



گشت وگذار در یک جاذبه گردشگری عجیب

حکایت گورستانی منحصر به فرد که موزه می شود

دریچه‌ای از یأس به سوی داستان

اسلوب‌های داستان‌نویسی در زنده‌به‌گور

لادن عظیمی خبرنگار

«زنده‌به‌گور» اولین بار در سال ۱۳۰۹ در مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه با همین عنوان منتشر شد.

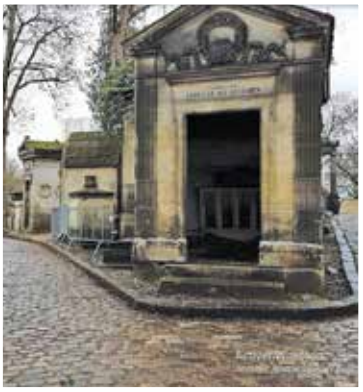
این سوی آب

این داستان در کنار هشت داستان رئالیستی دیگر خبر از توانایی صادق هدایت در خلق آثار واقع‌گرایانه می‌داد. بعدها هریک از آثار این مجموعه به طور مجزا از انتشارات مختلف منتشر شدند که زنده‌به‌گور نیز یکی از آن‌هاست. داستان کوتاهی که در بین سایر داستان‌های صادق هدایت به اقبال قابل توجهی دست یافته است. زنده‌به‌گور به زعم بسیاری آینه‌ای از زندگی خود هدایت است؛ روایت مرد نویسنده‌ای است که از زندگی بیزار شده و در درماندگی محض در تلاش است تا از آن رهایی یابد. او در مسیر این راه‌های مختلف خودکشی را می‌آزماید

کتاب از زبان خود مرد روایت می‌شود و شیوه روایت کاملاً درونی است. همه چیز در ذهن شخصیت اصلی است که اتفاق می‌افتاد و برای خواننده به تصویر و عینیت درمی‌آید. کشمکش نیز درونی است و راوی با خود درگیر است. او تمام تلاش‌هایش را برای نوشتن کرده است اما نمی‌تواند بنویسد. همین، جهان او را از انگیزه خالی کرده و موتور محرکه او را برای زیستن از بین برده است. در واقع راوی از یأس به سمت پوچی حرکت کرده و به نقطه‌ای رسیده که می‌خواهد به زندگی خود خاتمه دهد. اینجا در کنار هم پیرنگی ساده اما مستحکم را برای داستانی کوتاه رقم زده‌اند. در واقع پی‌رنگ روشن و صریح است: مردی که می‌خواهد از شر زندگی خلاص شود. همین و فقط همین جمله نه تنها بن‌مایه اصلی اثر را توضیح می‌دهد بلکه کشمکش و گره‌ها را نیز در خود جای داده است.

باقی بدون شک توانمندی هدایت است که از پی‌رنگی چنین ساده داستانی گیرا خلق کرده. او به جادوی کلماتی که برگزیده و تکنیک تغییر مدام لحن از ابتدا تا انتهای داستان، مخاطب را پای کشمکشی درونی نشانداده است. در حقیقت زنده‌به‌گور برخلاف بسیاری از آثاری که شیوه روایتشان درونی است و در تله یکنواختی و کسالت می‌افتند؛ با لحنی که مدام در حال استحاله است از این دام گریخته است. صد البته که این نوسان لحن داستان نیز از شخصیت راوی پیروی می‌کند و در نهایت ما را به سمت شناخت ویژگی‌های شخصیتی راوی سوق می‌دهد و به فرمی موازی با محتوا منتهی می‌شود. فرم و محتوایی که از هم گسیختگی و پریشانی راوی را فریاد می‌زنند و نشان می‌دهند که چگونه هدایت از یأس دریچه‌ای به سوی داستان گشوده است.

تصویر یک بوف روی آن حک شده، اطرافش دسته گل‌های جورواجور و کنارش نوشته است «صادق هدایت»، نشستم فاتحه‌ای بخوانم و امیدوار بودم که پشش نفرستد که یک هموطن شیفته ادب دیگر و دوست فرانسوی‌اش به جمع ما اضافه شد



فائزه آشتیانی خبرنگار

دوباره با شما هستیم با قسمتی دیگر از سلسله گشت‌وگذارهای کتابی در پاریس؛ نمی‌دانم مطلب شماره قبل را خوانده‌اید یا نه، ولی اگر از همراهان ما هستید باید بگویم روایت اقامتگاه دنیایی کتاب‌بازها را که خواندید (گزارش بازدید از کتابفروشی شکسپیر و شرکا) این هفته هم گیرنده‌ها را ثابت نگه‌دارید. دست دوست و رفیق تان را هم بگیرید و بیاورید اینجا تا از یکی از معروف‌ترین اقامتگاه‌های ابدی اهالی کتاب پرده برداریم. این شما و مقبره مشاهیر جهان: آرامگاه پر لاشز.

بازدید خوش‌خوشان از یک گورستان؟

شاید عجیب باشد اما واقعی است که در سایت‌های گردشگری و مشورت‌های پیش از سفر به فرانسه و پاریس از جمله موارد پرتکرار برای بازدید یک گورستان است؛ ۴۴ هکتار مساحت، بیش از ۲۰۰سال سن و یک میلیون مقبره آن را به جایی منحصر به فرد تبدیل کرده است. به اینجا اضافه کنید اولین آرامگاه پاریس که با بیش از ۵هزار اصله درخت، وسیع‌ترین پارک پایتخت محسوب می‌شود. به‌نظر می‌رسد همه این دلایل کافی و قانع‌کننده باشد تا گردشگران یک روز از سفر خود را به بازدید از آن اختصاص دهند. البته هنوز تمام نشده است و شگفتی‌های این قبرستان رازآلود ادامه دارد. اول از تاریخچه نامگذاری اینجا برایتان بگویم که پر لاشز یا تلفظ فرانسوی‌اش (پِخ لاشز) که از کشیش معروف دوران لویی چهاردهم، پدر «فرانسس دُ لاشز» (Père François de la Chaise) گرفته شده. لاشز در ساختمان بازسازی شده انجمن عیسی واقع در مکان فعلی قبرستان زندگی می‌کرد و یکی از کاتولیک‌های فرقه انجمن عیسی بود که خود را سربازان دین و سپاه حضرت عیسی مسیح می‌دانند. «پدر فرانسس لا شز» کشیشی بود که ششونده اعترافات پادشاه بزرگ فرانسه لویی چهاردهم بود و از این جهت پدر لاشز نامی شناخته شده برای مردمان آن دوران شد و نامش روی آن محل ماندگار.

پِخ لاشز چگونه به دنیا آمد؟

زمین‌های پر لاشز در سال ۱۸۰۴ در دوران امپراطوری ناپلئون خریداری و سپس این قبرستان تأسیس شد. او

این حق را برای تمامی افراد به رسمیت شناخته بود که هر شخص فارغ از اعتقاد‌اتش حق دارد در جایی مناسب دفن شود. جایی که پر لاشز قرار دارد، در آن دوران خارج از شهر پاریس بود و افراد بسیار اندکی تمایل داشتند در چنین جایی دفن شوند. بویژه آنکه این مکان توسط کلیسا تقدیس نشده بود و مسیحیان معتقد، تمایل نداشتند قبرشان در چنین جایی باشد. برای همین در سال تأسیس، صرفاً ۱۳ قبر در آن وجود داشت. اما یک ترفند باعث شد تا آرام آرام تمایل به تدفین در این قبرستان بیشتر شود. مسئولان قبرستان بقایای دو چهره معروف یعنی «ژان دولا فونتن» و «مولیر» (دو عاشق شهیدا که در فرهنگ فرانسوی‌ها به مثابه لیلی و مجنون برای ما است) را به این مکان آوردند و نام اینجا را بر سر زبان‌ها انداختند. این باعث شد تا مدفونین در پر لاشز تا سال ۱۸۱۲ به ۸۳۳ نفر برسد.

این کار شاید در ابتدای امر هوشمندانه‌ای به‌نظر می‌رسید تا این محل سر زبان‌ها بیفتد اما بعد از آن استقبال در تدفین در پر لاشز به قدری گسترده شد که ناچار شدند پنج نوبت آن را گسترش دهند و امروزه خاک آن پذیرای بیش از یک میلیون جسد است. عجب از این بشر دوپا که حتی برای بعد از مرگ خودش هم برنامه می‌ریزد تا آرزوی تدفین در یک قبرستان معروف را به گور نبرد.

دیوارهای گورستان را از دور که ببینید شبیه یک قلعه، دیوارهایش سنگی و بسیار ضخیم است، به‌دلیل وسعت زیاد از چند خیابان در ورودی تعبیه شده است که البته برخی از درها بسته و غیرفعال بود. نزدیک‌ترین ورودی به ایستگاه مترو را انتخاب کردم و داخل شدم. راه‌پله‌ای نه چندان بلند روبه‌روی در بود و سپس قبرهای کوچک و بزرگ که برخی با هنر‌نمایی ویژه‌ای ساخته شده است. برخی از قبرها با مجسمه زینت گرفته، برخی با سردیس. همه تنوع در طرح و رنگ، سنگی بر گوری بنویسد. در این قبرستان اموات مسیحی، یهودی یا مسلمان دفن هستند و این، از علامت تعبیه شده روی قبرها مشخص بود. در سالن نسبتاً بزرگی هم سنگ یادبود تعدادی از شهدای جنگ جهانی قرار گرفته است. من که از ابتدای امر به نیت زیارت اهل قبور دو هموطن اهل ادب به این گورستان عریض و طویل پا گذاشته بودم نقشه‌گوشی را باز کردم تا بیش از این دور خودم گشت‌نزنم و مقصد را پیدا کنم. قطعه هشتاد و پنجم، آرامگاه پر لاشز، صادق خان هدایت.

بوف خفته داش آکل

سنگ قبر جناب هدایت را از چند قدمی شناختم. سنگی تیره رنگ به شکل هرمی که تصویر یک بوف روی آن حک شده، اطرافش دسته گل‌های جورواجور و کنارش نوشته است «صادق هدایت»، نشستم فاتحه‌ای بخوانم و امیدوار بودم که پشش نفرستد که یک هموطن شیفته ادب دیگر و دوست فرانسوی‌اش به جمع ما اضافه شد. کنارتر رفتم تا مزاحم نباشم که شنیدم به او گفت «اینجاست همان که به‌به تو گفته بودم.»

شعر و ادب پاریسی عالم‌کش

اینکه در دیار غربت دست دوست خارجی‌ات را که از قضا فرهنگ خودشان هم دستی بلند در ادبیات دارد، بگیري و بیاوری مزار یک نویسنده ایرانی را نشان‌ش بدی، عکس بگیرد و درباره‌اش با هم صحبت کنید اتفاق نادری است که بعید می‌دانم در عالم به تکرار رخ بدهد. فاتحه‌اش را خوانده بود عکس‌هایشان را هم که گرفت، گفت از تقریحاتش کتابخوانی است و هر از گاهی به اینجا هم سر می‌زند، این بار با یک دوست فرانسوی.

زبانی که باید بماند

از دیگر ایرانیان مدفون پر لاشز، غلامحسین ساعدی است؛ پزشک و نویسنده که دو فیلمنامه مشهور «گاو» و «دایره مینا» از نمونه آثار اوست. مقبره او بر خلاف هدایت مستطیلی شکل با سنگ روشن است. سمت چپ پایین سنگ اقتباسش را نوشته: گل‌مراد.

«زبان فارسی، ستون فقرات یک ملت عظیم است. من می‌خواهم بارش بیاورم. هرچه که از بین برود، این زبان باید بماند.» زبان و ادبیات ا لویت یک ایرانی است با هر گرایش و فکر و اندیشه‌ای...

نمی‌خواهم همه این داستان‌ها دوباره تعریف شوند.

چهار سال بعد، اندکی پس از جنگ اول خلیج فارس، ونه گات از آنچه در آمریکا دیده نارحت بود. او گفت ما تبدیل به مردمی بی‌رحم شده‌ایم و فکر می‌کنم تلویزیون است که این کار را با ما انجام داده است. وقتی در جنگ جهانی دوم به جنگ می‌رفتیم، دو ترس داشتیم؛ یکی این که کشته می‌شویم و دیگر این که مجبور می‌شویم کسی را بکشیم. ولی حالا کشتن راحت شده و دیگر به نظر کار مهمی نمی‌رسد و حالا تازه جنبه خارق‌العاده‌ای هم پیدا کرده است.

موفقیت ونه‌گات برای میلیون‌ها خواننده با چهارمین رمانش با نام «گهواره گریه» در سال ۱۹۶۳ رخ داد. این کتاب درباره یک آزمایش نظامی مخفی به نام «پِخ نه» درباره تخریب تمدن بشری است.

اما مهم‌ترین اثر جنگی وی ۶ سال بعد با عنوان «سلاخ‌خانه شماره ۵» منتشر شد که درباره بیماران درسدن با هواپیماهای جنگی متفقین در سال ۱۹۴۵ بود که شهر را به ویرانه بدل کرد و بیش از ۲۰هزار غیرنظامی کشته شدند. مانند قهرمان این رمان، خود ونه‌گات هم یک اسیر جنگی بود که در حمله هوایی در

سلاخ‌خانه درسدن زندانی است و مجبور می‌شود اجساد پوسیده‌را از زیرزمین‌های سیل زده اطراف شهر خارج کند. وی از تجربه درسدن به عنوان سوزاندن یک شهر مسکونی که در عین حال شهری زیبا بود یاد کرده و ویرانی این شهر و مردمش بیهودگی، اتلاف و وحشتناک و بی‌معنی بودن جنگ را برای همیشه در ذهن او حک کرد.

ونه‌گات ۱۴ رمان و تعدادی مجموعه داستان، نمایشنامه و آثار غیرداستانی از خود به جای گذاشته که شماری از آنها به فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند.

حالا کشتن راحت شده!

عنوان یک جامعه ایده‌آل ظاهر شویم، ولی خیلی کم کار کرده‌ایم. به گزارش مهر سال ۱۹۸۷ وی مصمم بود درباره جنگ بنویسد بدون این که به آن جنبه‌ای رمانتیک بدهد. گفته بود: احساس من این است که تمدن بشری در جنگ جهانی اول به پایان رسید و ما هنوز در تلاشیم تا عوارض آن را بیهود بخشیم. وی همچنین بسیاری از تقصیرها را ناشی از هنرمندانی می‌دانست که در تجلیل از جنگ صدایشان را بلند کردند و تصاویری عاشقانه از جنگ، از کشته‌شدگان و از مردان یونیفورم پوش و... خلق کردند. وی می‌گفت:

به مناسبت ۱۰۰سالگی کورت ونه گات، یک اینستالیشن هنری به یاد رمان «سلاخ‌خانه شماره ۵» وی در درسدن آلمان- جایی که وی زمان جنگ اسیر بود- برپا شد. کورت ونه‌گات در سال‌های پس از جنگ به شدت از آمریکا ناامید بود. او چهره‌ای به‌شدت منتقد سیاست‌های آمریکا بود که با جنگ‌افروزی‌هایش مخالفت می‌کرد. وی در سال ۱۹۹۱ گفته بود: متأسفم آمریکا به موفقیت‌های بزرگ‌تری دست نیافته زیرا ما بسیار ثروتمند هستیم و می‌توانستیم به



آن سوی آب

ونه‌گات در سال ۱۹۹۱ گفته بود: متأسفم آمریکا به موفقیت‌های بزرگ‌تری دست نیافته زیرا ما بسیار ثروتمند هستیم و می‌توانستیم به عنوان یک جامعه ایده‌آل ظاهر شویم، ولی خیلی کم کار کرده‌ایم